لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنة الله علی اعدائم اجمعین.

گفتیم که سه طایفه باقی مانده از روایاتی که استدلال می‌شود به آن روایات برای اثبات اشتراط تأثیر و قبول در وجوب امر به معروف و نهی از منکر.

طایفه‌ی أولی که روایات دالّه‌ی بر حرمت اذلال نفس و خواری و ذلّت‌پذیری نفس بود که عرض شد و تقریب به استدلال عرض شد، جواب‌های آن هم عرض شد. منتها یک جواب آخری قد یختلجُ فی بعض الاذهان، آن را هم عرض بکنیم چون باز برای طوائف بعدی هم نافع است.

قد یقال که ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر اطلاق دارد مُر بالمعروف سواءٌ کان مؤثّراً أم لا، و سواءٌ این که علم به تأثیر داشته باشی، یا علم به عدم تأثیر داشته باشی یا احتمال تأثیر بدهی یا ندهی، ظنّ به تأثیر داشته باشی یا نداشته باشی، ظنّ به عدم تأثیر، همه‌ی این احوال را ادله‌ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر می‌گیرد و شامل می‌شود.

به حسب این روایات آن جایی که تأثیر ندارد چون موجب اذلال نفس هست می‌فهمیم حرام است و خارج می‌شود. این یک مورد خارج می‌شود یبقی در تحت ادله‌ی وجوب امر به معروف سایر صور؛ آن‌جا که احتمال می‌دهید آن‌جا که مظنّه‌ات این است که تأثیر دارد، همه‌ی آن‌ها باقی می‌ماند، فقط صورتی که می‌دانی تأثیر ندارد خارج می‌شود و همین هم مستند کسانی است که بعد می‌گوییم در قول سوم می‌گوید احتمال کفایت می‌کند می‌گوید آقا تمام صور را می‌گیرد حالا یک صورتش را شما خارج کردید به خاطر ادله، بقیه داخل در آن صور هستند.

این جواب، جواب ناتمامی هست و درست نیست چرا؟ تارةً ما در مقام تقریر استدلال این‌جور می‌گفتیم اگر که بله آقا آن اطلاق دارد ولی ما یک مقیدی داریم، این‌جا جواب داده می‌شود که این مقید شما به اندازه‌ی خودش تقیید می‌کند مازاد را تقیید نمی‌کند اما تقریب استدلال این نبود، تقریب استدلال این بود که از این ادله می‌فهمیم که شارع اجازه نمی‌دهد اذلال مؤمن نفسش را، و چون در موارد عدم تأثیر واقع هستند مساوقه دارد با اذلال نفس. آن‌جایی که واقع هستند تأثیر نمی‌کند ولو من یقین به تأثیر داشته باشم، ولو من یقین به تأثیر دارم ولی وقتی می‌روم این امر را می‌کنم این نهی را می‌کنم من دچار ذلت نفس می‌شوم و لو این که خودم خیال می‌کردم که این‌جوری نیست مثلاً سمّ اثر

واقعی خودش را می‌گذارد ولو خیال می‌کند این ماء بارد صافی است، می‌خوری سم است دیگر، مسموم می‌شوی .شارع می‌گوید من اذلال نفس، ذلت نفس مؤمن را نمی‌پسندم این مکروه است این مبغوض است پیش من، چون این‌چنینی است و هر جا حرف پذیرش نداشته باشد، قبول نشود مساوقه دارد و ملازمه دارد با ذلت نفس و خواری نفس، پس بنابراین شارع می فهمیم که امر به معروفش را و نهی از منکرش را، وجوبش را مقید کرده، مشروط کرده به این که وقتی واجب است که مذلت همراه آن نباشد و این در جایی است که اثر بکند اگر اثر نکند مذلت همراه آن هست.

بنابراین به این نحو جواب که قد یختلجُ فی بعض الاذهان نمی‌شود از آن استدلال جواب داد، جواب اصلی و درست آن همان ماسبق است که این بود که گفتیم این‌جور نیست که در تمام موارد عدم قبول و پذیرش مذلت باشد، این‌جور نیست که در تمام موارد. بله آن مواردی که هست ممکن است آن را ملتزم بشویم که در آن‌جا واجب نیست.

س: ...

ج: این‌جوری نیست، اگر یک جایی تزاحم باشد، یک امر به معروف خیلی مهمی باشد، یک نهی از منکر خیلی مهمی باشد حالا آن بله، مثل «بَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلَات» که در آن زیارت ناحیه‌ی مبارکه هست برای اهل بیت عصمت و طهارت خب بله، «بَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلَات» آن یک مذلّلاتی بود آن‌ها را بی‌چادر، بی‌روسری به آن شکل جانسوز بیاورند برای اهل بیت وذلت است ولی آن مذلتی است که عزت اسلام در کنار آن است، نجات مسلمین در کنار آن هست، تزاحم می‌کند به آن هم خدا راضی می‌شود و هم خود آن‌ها راضی هستند به آن مذلت، به خاطر تزاحم آن موارد.

س: ...

ج: بله، مذلت، مذلت چه هست مگر؟ مذلت عرفی مگر چه هست که ناموس اسلام این‌جوری برود.

س: ...

ج: حالا نظرهای عرفانی خیلی بالا را ما کار نداریم نظرهای ماها مثل عرفی و این‌ها یک نوع مذلت هست در روایات هم هست که «بَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلَات»

س: ...

ج: بله دیگر...

س: ...

ج: شما هم الحمدلله. این منکر انجام نشود؟ بگذار بشود، بگذار برود جهنم چرا به من فحش بدهد؟ بگذار برود جهنم اگر فردی باشد، یک وقت یک چیز اجتماعی هست یک وقتی جامعه را چیز می‌کند یک وقت یک آدم هست نماز صبحش را بلند نمی‌شود می‌گویی آقا نماز بخوان حالا توی اتاق است او هم یک چند تا فحش به آدم می‌دهد به درک که نمی‌خواند بگذار جهنمش را برود چرا به من فحش بدهد.

س: ...

ج: دیگر آن‌ها آدم‌های خیلی خاص هستند.

س: ...

ج: چرا؟

س: ...

ج: نه، ولی آن‌جا ما اقدام می‌کنیم، به خاطر این که علم به تأثیر دارم دیگر. آن‌جا حجت بر من تمام است. بله اگر من علم به تأثیر داشتم و فهمیدم بعداً مذلت دارد می‌فهمم اشتباه کردم این‌جا وجوب شرعی نبوده درست؟ مثل این‌که شما الان یقین کردید ظهر شده بلند می‌شوید و نماز می‌خوانید، شما باید بلند شوید نماز بخوانید اما بعداً فهمیدید که اتفاقاً ظهر نشده بوده معلوم می‌شود که وجوب نبوده است، حالا باید صبر کنید ظهر بشود بعداً آن وقت اتیان بفرمایید.

س: ...

ج: شما خواستید بروید انجام بدهید ولی صحبت این است که شارع می‌گوید برائت دارید، وقتی شک دارید که تأثیر دارد یا ندارد شارع می‌گوید نه. اما جلوی شما را هم که نگرفته که بروید انجام بدهید توجه فرمودید؟ مثل این که دوستان دیروز هم بعضی‌ها می‌فرمودند که اگر شک داریم این‌جا مذلت دارد یا ندارد برائت جاری می‌کنیم، شبهه‌ی موضوعیه‌ی مذلت هست نمی‌دانیم مذلت دارد یا نه؟ جواب این است که بله نسبت به این که آیا مذلت هست یا نه ما برائت جاری می‌کنیم این درست است اما برائت جاری می‌کنیم می‌توانی بروی انجام بدهی. اما صحبت این است که آن وجوب هم برائت دارد مثل چی؟ مثل مثال این که زدم برای بعضی از دوستان، فرض کنید که شما می‌دانید یک امری مشروط به عدالت است حالا شک داری که این آقا فلان فسق را انجام داده یا فسق انجام نداده، یحرُم اکرام الفاسق دارید، چون نمی‌دانید این کار را انجام داده یا انجام نداده به ادله‌ی یحرم اکرام الفاسق نمی‌توانید تمسّک کنید بگویید حرام است اکرام این. اما از آن طرف آیا آن وجوب را که عدالت شرط آن هست هست؟ نیست. آن وجوب شرطش عدالت بود مثلاً اقامه‌ی نماز جمعه، عدالت می‌خواهد، عدالت امام می‌خواهد. نمی‌دانی این عادل هست یا عادل نیست، پس شرط وجوب را نمی‌دانی هست یا نه، برائت از وجوب اقامه‌ی نماز جمعه، از آن طرف نمی‌دانی فسق انجام داده یا نه، به ادله‌ی یحرمُ اکرام الفاسق نمی‌توانی تمسک کنی برو اکرامش بکن. اکرام کردن اشکالی ندارد ولی وجوب است که آن امری که مشروط به عدالت هست آن هم نیست این‌جا هم همین‌جور می‌شود، این‌جا نمی‌دانی مذلت هست یا مذلت نیست حرام نیست برو بگو، اما صحبت این است که واجب هست بروی بگویی یا نه؟ چون شرط آن این است که تأثیر واقعی آن شرط شد نه نمی‌دانی شرط هست یا نه، برائت از وجوب امر به معروف و نهی از منکر جاری می‌کنی.

س: ...

ج: نه شرط نیست خود عدالت شرط است منتها اگر من احراز کردم آن وقت می‌فهمم که تکلیف منجّز است.

س: ...

ج: بله.

س: ...

ج: نه از آن ادله‌ی ...

س: ...

ج: نه گفتیم از ادله‌ی مذلت که می‌گوید خدا اجازه نداده، تفویض نکرده، کاری نکرده که عبد خودش را ذلیل کند از این می‌فهمیم پس آن امر به معروفی که کرده از موارد مذلت نیست، آن‌ها اطلاق ندارد که موارد مذلت را بگیرد، این دارد تفصیل می‌کند توضیح می‌دهد آن را که این برای موارد مذلت نیست.

این بحث از این طایفه. طایفه‌ی دیگر، طایفه‌ی ثانیه از مابقی من الطوائف روایاتی است که در باب سیزدهم از ابواب کتاب امر به معروف و نهی از منکر صاحب وسائل جمع فرمودند و فقها هم بعضاً به بعضی از این روایات استدلال فرمودند.

بابُ کراهة التعرّض لما لایطیق و الدخول فی ما یوجب الاعتذار، امری که طاقت آن را نداری نمی‌توانی انجام بدهی، طاقت انجام آن را نداری، طاقت هم طاقت عرفی است، طاقت انجام آن را نداری، یا کاری که وقتی انجام می‌دهی بعد باید بیایی پوزش بخواهی، این یا حرام است یا مکروه است این باب، حالا در ذیل این باب روایاتی ذکر شده منها این روایت داوود رقّی است که صاحب جواهر هم در متن جواهر در عِداد روایات این روایت را بیان فرموده است.

س: ...

ج: ظاهر عناوین صاحب وسائل فتاوای ایشان است.

س: ...

ج: ظاهر این‌طور است.

«عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ» این با آن روایات طایفه‌ی قبلی تا این‌جا یکی است از این‌جا جدا می‌شود «قِيلَ وَ كَيْفَ يُذِلُّ نَفْسَهُ» چه جور خودش را ذلیل می‌کند؟ «قَالَ يَتَعَرَّضُ لِمَا لَا يُطِيقُ.» کاری که از عهده‌ی آن برنمی‌آید و نمی‌تواند متعرض آن کار می‌شود، این با این آبروی خودش را می‌برد خودش را ذلیل می‌کند، آقا این پست از دستت نمی‌آید، این کار از دستت نمی‌آید، قبول نکن اما بروی و از دستت هم نمی‌آید خودت را ذلیل کنی آبروی خودت را ببری این را خدای متعال اجازه نداده است، یتعرّض لما لایطیق.

روایت دوم که در همین باب هست منتها صاحب وسائل دیگر در متن آن را نیاورده، حاجی نوری قدس سره استدراج فرمودند. روایتی است که صدوق قدس سره در خصال فرموده است.

«قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَشَرَةٌ يُعَنِّتُونَ أَنْفُسَهُمْ» ده طایفه هستند که این‌ها نفوس خودشان را معیوب می‌کنند، مورد سرزنش قرار می‌دهند، الی أن قال: «وَ الَّذِي

يَطْلُبُ مَا لَا يُدْرِكُ» کسی که طلب می‌کند چیزی را که قابل رسیدن به آن و نیل به آن نیست، یک امر مالا یدرکی است این وقت و انرژی خودش را صرف آن می‌کند یا ما لایدرِک، چیزی که این آقا آن را درک نمی‌کند، ما لایدرَک یعنی هیچ کس نمی‌تواند به آن برسد، ما لایدرِک یعنی خودش می‌داند این نمی‌آید و این به آن مقصد نمی‌رسد، می‌آید وقتش و انرژی خودش را صرف آن می‌کند. ما لایدرِک یا ما لایدرَک.

روایت سوم: روایتی است که در تحف العقول «عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ اللَّبِيبَ مَنْ تَرَكَ مَا لَا طَاقَةَ لَهُ بِه» آدم عاقل لبیب آن است که ترک می‌کند آنی که طاقتی برای او و آن کار نیست، یعنی حکمت، عقل، درایت اقتضا می‌کند آدم کاری که طاقت ندارد نسبت به آن، آن را رها کند. پس از این روایات استفاده می‌شود که تعرّض به ما لایطیق مبغوض شارع است، حکمت ندارد به خصوص روایت اخیر این مصلحت در آن نیست با عقل و حکمت سازگار نیست.

وقتی که اینطور شد حالا تقریب استدلال این است که گفته می‌شود در مواردی که امر به معروف و نهی از منکر تأثیر ندارد و طرف نمی‌پذیرد این امر و نهی تعرّض به ما لایطیق است، چرا؟ چون همان‌طور که فقها فرمودند امر وادار کردن شخص است، و نهی عبارت است انزجار دادن شخص و اجتناب دادن شخص، اگر من می‌دانم این وادار نمی‌شود، این تأثیر ندارد وادار نمی‌شود یا منزجر نمیَ‌شود، کنار نمی‌آید از کار حرامی که دارد انجام می‌دهد، این امر کردن و نهی کردن تعرّض به ما لایطیق است. بنابراین چون تعرّض بمالایطیق، این خلاف حکمت است، خلاف عقل لبیب است و مصلحت ندارد به حسب این روایات، پس می‌فهمیم وجوب امر به معروف و نهی از منکر که دائر مدار مصالح و مفاسد هست، دائر مدار ملاک و مصالح هست این در موردی که تأثیر ندارد نیست این وجوب نیست. پس وجوب امر به معروف و وجوب نهی از منکر برای جایی است که تأثیر کند چون جایی که تأثیر نمی‌کند خلاف عقل لبیب است و ارتکاب ما هو مبغوضٌ للشارع است. این یک بیان، این یک تقریب، که از این روایت و این تقریب می‌فهمیم که پس ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر این‌ها مقید است به تأثیر و قبول و به آن بیاناتی که در طایفه‌ی قبل هم گفتیم باز به بعضی از آن بیانات در این‌جا می‌شود استدلال کرد و تقریب دلالت را بر اساس آن قرار داد که نسبت بین این روایات و نسبت بین ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر، عموم و خصوص من وجه است. یک جاهایی هست که تعرّض بما لایطیق است که به امر به معروف و نهی از منکر کاری ندارد، این محل افتراق این‌ها می‌شود، یک کاری از یک کسی، مثلاً یک رشته‌ی علمی هست از دست این، این می‌داند این استعداد آن را ندارد، این می‌بیند قریحه‌ی شاعری را ندارد ولی خودش را به آب و آتش می‌زند که شعر بگوید، این کاری به امر به معروف و نهی از منکر ندارد، این محل افتراق این‌ها. امر به معروف و نهی از منکر یک جاهایی هم هست که اثر می‌کند، آن هم ربطی به این‌ها ندارد آن هم محل افتراق آن هست، محل اجتماع این دو طایفه کجا میَ‌شود؟ آن جایی میَ‌شود که می‌خواهد امر به معروف کند نهی از منکر کند به کسی که اثر ندارد، آن را می‌گوید امر بکن، این را می‌گوید نکن در این‌جا تعارض می‌شود به نحو عموم و خصوص من وجه بین این دو طایفه. تعارضا تساقطا.

س: ...

ج: بله دیگر چون به واقع است آن چه که در واقع طاقت آن را ندارد در حقیقت عقل سلیم، عقل لبیب آن را اقتضا نمی‌کند.

پس بنابراین تعارضا تساقطا، ما در مواردی که قهراً شک می‌کنیم وقتی تأثیر ندارد بر ما واجب هست یا واجب نیست امر به معروف و نهی از منکر؟ اطلاقات ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر با این‌ها که تعارض کردند تساقط کردند، به نحو شبهه‌ی حکمیه شک می‌کنیم که آیا در موارد عدم تأثیر واجب است بر ما یا واجب نیست؟ برائت جاری می‌کنیم. این هم به خدمت شما یک بیان دیگری است می‌شود این‌جا گفت. حالا آن بیانات دیگر هم ممکن است در این‌جا کسی تطبیق کند، بیان ثانی که در آن‌جا داشتیم این بود که می‌گفتیم آن ادله‌ی مذلت و اذلال قابل تخصیص و تقیید نیست، قابل این نیست که بگوییم بعض از افراد مذلت از آن اراده نشده پس می‌فهمیم این‌جایی که با هم تعارض کردند این محل اجتماع برای این است، تحت این ادله است و از ادله‌ی امر به معروف خارج است. این‌جا هم کسی همین بیان را بگوید، بگوید وقتی این‌ها تعارض کردند امر به معروف و نهی از منکر در موردی که اثری ندارد این خارج از عقل لبیب است، عاقل می‌گوید برای چه انرژی و وقتت را صرف یک چیزی می‌کنی که اثر ندارد، این قابل تخصیص نیست، بگوییم همه‌جا خلاف عقل است الا این‌جا، این جا هم خلاف عقل است.

س: ...

ج: نه ما لایطیق عرفی هست دیگر،

س: ...

ج: عرفی، نه، ما لایطیق عرفی، نه این‌که عقلاً ممتنع است، امتناع ذاتی دارد! یعنی عرفاً نمی‌شود. مثل این که الان مثلاً شما پنج روز شما بخواهید... مثل این اعتصاب می‌کنند اعتصاب غذا، پنج روز، ده روز، یک ماه، عقلاً که ممکن است حالا این ما لاطاقةَ له به، «رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ» که از خدا می‌خواهیم، معنای آن این نیست که چیزهایی که قدرت نداریم عقلاً خودمان از خدا می‌خواهیم این‌ها را روی دوش ما نگذارد، آن که معلوم است خدا نمی‌گذارد این ما لاطاقة لنا به یعنی چی؟ یعنی همین که عرفاً مشکل شاقّ است که عرفاً می‌گویند ما طاقت این را نداریم.

س: ...

ج: بله، لاطلاقة له، یعنی می‌دانی قبول نمی‌کند، می‌دانید آن از باب طریقیت است دیگر، پس بنابراین شما در این‌جایی که این آدمی که حرف‌نشنوی دارد، هرچه به او بگویی فایده‌ای ندارد، شما طاقت بر وادار کردن او ندارید طاقت ندارید دیگر، بلکه قدرت نداری حتی عقلاً قدرت نداری. این‌جا به خدمت شما عرض شود که این بیان هم ممکن است کسی بگوید که به این نحو.

س: ...

ج: نه، این عرفی، دامنه‌اش عقلی را هم می‌گیرد، جامع است دیگر که عدم طاقت عرفی عقلی را هم می‌گیرد، اعمّ است.

س: ...

ج: چرا، وجوب مقید شده. چرا؟

س: ...

ج: نه، تخصیص ادله‌ی وجوب، ادله‌ی وجوب نمی‌آید بگوید این شرط واجب است، ادله‌ی وجوب که می‌گوید در همه حال بر تو لازم است این تقیید می‌کند می‌گوید نه دیگر در این حال بر تو لازم نیست، آن لزوم را، آن به اطلاق لزوم را می‌گوید این می‌آید تقیید می‌کند می‌گوید آن لزوم در همه حال نیست.

س: ...

ج: بله، می‌آید چون خود این ادله دارد می‌گوید چیزی که طاقت نداری مرتکب آن نشو، متعرّض آن نشو، و همین‌جا طاقت برای وادار کردن او ندارد، پس همه جاهای آن را حساب کرده می‌گوید حتی به نفع خودت هم نیست، دیگر متعرض آن نشو. این به خدمت شما عرض شود که تقریب استدلال به این روایات.

اولین مناقشه‌ای که ممکن است بشود که این‌ها را دیگر خیلی توی این کتبی که حالا مورد مراجعه‌ی ما هست این‌ها مورد بحث قرار نگرفته فقط صاحب جواهر آن روایت أولی را؛ روایت داوود رقّی را فقط در عداد روایات آوردند، دیگر بیان و خصوصیات و این‌ها را ندارد. اولین شبهه‌ای که دارد صدور این روایات است که بابا تمام این روایاتی که می‌گوید متعرّض «ما لاطاقة لک» نشو به آن، همه‌ی این‌ها ضعف سند دارد فلاحجیة فیها. اما روایت داوود رقّی به خاطر این که سند این است «محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن المحبوب» تا این‌جا سند تمام است «عن داوود الرقّی». این جناب داوود رقّی هم جرح دارد و هم تعدیل دارد. ایشان داوود بن کثیر رقی است ضعّفه النجاشی، ایشان فرموده: «ضعیفٌ جدّاً و الغلات تروی عنه»، ضعیف است و آدمی هم هست که غلات سراغ او می‌روند و از او روایت می‌کنند. از راویان آن آدم باید بفهمد که پس معلوم می‌شود که خودش هم... و ابن غضائری از او نقل شده که فرموده «کان فاسد المذهب، ضعیف الروایة لایلتفتُ الیه»، پس دو تا جرح دارد. از آن طرف شیخ طوسی قدس سره فرموده «ثقةٌ»، شیخ مفید قدس سره در ارشاد فرموده: «من خاصةِ الامام موسی بن جعفر سلام الله علیهما و من اهل الورع و العلم»، درست نقطه‌ی مقابل... کشّی فرموده «لم أسمع أحداً من مشایخ الاصابة یطعن علیه»، بعد هم روایات عدیده‌ای ایشان در جلالت و وثاقت ایشان نقل می‌کند که البته گفته شده که تمام سندهای آن روایات ضعیف است و آخرین امر هم این است که مروی عنه ابن ابی عمیر است ایشان و ثابت است که مروی عنه ابن ابی عمیر است که ابن ابی عمیر هم جزو ثلاثه‌ای است که لایروون (شیخ فرموده) «لایروون و لایرسلون الا عن ثقة».

پس این امور خمسه اقتضاء وثاقت ایشان را دارد، آن هم نه یک وثاقت معمولی، بعضی از آن‌ها، درجه‌ی بالا. از آن طرف نجاشی صریحاً فرموده که «ضعیفٌ جدّاً»، جداً آن را هم آورده که کسی شک نکند جدّاً. بعضی مثل محقق خویی قدس سره می‌فرمایند این توثیق با آن جرح‌ها تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند این آقا حالش مجهول است برای ما، پس بنابراین داوود رقّی می‌شود آدم ضعیف.

این‌جا به خدمت شما عرض شود که جناب داوود رقّی، حالا ما یک وجه آخری هم عرض بکنیم برای این‌که مظنون، بلکه شاید بالاتر این است که داوود رقّی آدم خوبی است. مرحوم والد ما قدس سره، در یک نوشته‌ی ایشان دیدم که ایشان آن‌جا، یک کسی با ایشان ارتباط داشت بعضی از مطالب برای ایشان می‌آمده می‌گفته، ایشان فرموده بود

آن آقا.... پدر ما نوشته بود، که ایشان گفت که من دیدم داوود رقّی آمده بود درس آیت الله مکارم. این معلوم می‌شود آدم آزادی هست، توی عالم برزخ آدم آزادی هست و می‌تواند، می‌آید درس‌ها را گاهی سر می‌زند. آن‌ها هم دوست دارند این مباحث و مجالس فقه و فقاهت را، گفت دیدم داوود رقّی آمده بود در درس، همان‌جا هم ایشان نوشته بود، این مسئله را هم همان‌جا ایشان نوشته بود که و یادم هست که یک روزی آیت الله مکارم تابستانی بود خیلی سال‌های پیش آمده بودند منزل والد، آقای مکارم به آقای ابوی گفتند از آن روزی که شما این مطلب را گفتید نه این مطلب، حالا می‌گویم مطلبش را، ایشان فرمودند که این جایی که در مشهد دار الزوّاری هست که ایشان در مشهد دارند، آن زمین آن‌جا برای یک شیرازی هست که تولیتش را با مرجع شیرازی قرار داده، این که آقای مکارم آن‌جا را ساختند به خاطر این است که آن واقف امر آن زمین را با عالم فارس و شیراز مثل این که قرار داده است. ایشان گفتند ما آن وقت، (هنوز ایشان مرجعیت این‌جوری نداشتند) این کاری که شروع کرده بودیم توی آن مانده بودیم برای ساختن آن‌جا، همین آقایی که به آقای ابوی آمده بود گفته بود به آقای مکارم بگویید شما انجام بدهید می‌رسید. آقای ابوی به آقای مکارم گفته بود شما انجام بدهید درست می‌شود، می‌رسد. ایشان گفتند بعد از این حرفی که شما آمدید به من زدید یکی از اصفهان زنگ زد گفت آقا ما آهن آلاتش را می‌دهیم، یکی دیگه از کجا زنگ زد گفت آقا مثلاً گفت آقا ما بقیه‌ی مصالح آن را می‌دهیم، یکی دیگر چی، همین‌طور درست شد. حالا این به خدمت شما عرض شود که این داوود رقّی، این اگر آدم خراب این جوری بود، غالی بود، فلان بود این کجا می‌آمد درس آقای مکارم.

س: ...

ج: حالا چه می‌دانم چرا آمده؟ شاید درس مثلاً آقای زنجانی هم رفته باشد. حالا آن او را دیده بوده آن‌جا دیده بوده است.

س: ...

ج: حالا این‌ها البته چیزهایی است که حجت شرعی نیست، شاید او اشتباه کرده باشد داوود رقّی نبوده است شاید داوود بن حصین بوده مثلاً، اشتباه کرده،

س: ...

ج: بله آن یک آقایی هست.

خدمت شما عرض شود که مرحوم آقا رضوان الله علیه اصلاً و ابداً این چیزها را بروز نمی‌دادند، حالا یک وقتی ما این را توی یک نوشته‌ای ایشان داشتند، برای خودشان نوشته بودند من آن‌جا دیدم و الا ایشان اصلاً بروز نمی‌دادند و ما هم نمی‌دانستیم به ما هم نمی‌گفتند.

حالا به خدمت شما عرض کنم که این بحث پس بنابراین به این طایفه هم استدلال می‌شود کرد برای این جهت. حالا داشتیم در مناقشات سندی. پس این‌جا اشکال داوود رقّی وجود دارد که می‌فرمایند داوود رقّی امرش این‌چنین است.

برای تخلّص از این اشکال در مورد داوود رقّی این‌جا این راه وجود دارد که راوی داوود رقّی در این سند حسن بن محبوب است که حسن بن محبوب از اصحاب اجماع است.

بنابر آن مطلب که عرض شد که عده‌ای قائل هستند به این که هر جا اصحاب اجماع در سند باشد و سند تا اصحاب اجماع کامل باشد و تمام باشد دیگر لاینظر الی مَن بعد، به خاطر این که آن أجمعت الاصابة را آن‌جور معنا می‌کنند که قبلاً گفتیم، این جا از این راه می‌توانند تخلّص پیدا کنند منتها این راه نپذیرفتیم، و الذی یسهّل الخط عندنا این است که این روایت در کتاب شریف کافی است و از باب این که این روایت در کتاب شریف کافی است و محمد بن یعقوب کلینی شهادت داده روایات این کتاب صادر از معصومین علیهم السلام شده است ما از این جهت می‌گوییم این روایت حجت است و لابأس به.

س: ...

ج: نه، سه تا هست، آن هم خیلی مثل هم که نیستند این‌جا، چون به ذیل آن کار داریم که یتعرّض بما لایطیق، این مستفیض نیست.

و اما روایت خصال ...

س: ...

ج: این تعارض مشکل است رفع ید از آن، این تعارض.

و اما ان چه که در خصال است، آن‌جا سند این‌چنینی است «الصدوق عن احمد بن محمد یحیی العطار عن ابیه و سعد بن عبد الله معاً عن احمد بن محمد بن خالد»، در احمد بن محمد بن یحیی العطار، این آقازاده کلام فراوان است و توی اصول در بحث حدیث رفع آن‌جا وجوه عدیده است، چون ایشان توثیقی ندارد احمد بن محمد بن یحیی العطار، و در خیلی روایات هم واقع شده اتفاقاً در روایت «کلّ شیءٍ طاهر حتی تعلم أنّه قذر»، آن‌جا هم ایشان واقع شده و لذا بعضی فضلا می‌گویند ما دلیلی بر طهارت اشیاء نداریم، حکم ظاهری، به خاطر این که ایشان در آن واقع شده است.

راه‌هایی وجود دارد، بحث‌های تفصیلی کردیم برای این که اثبات کنیم وثاقت احمد بن محمد بن یحیی العطار را. ولی این‌جا مستغنی از این بحث هستیم، چرا؟ چون دارد «و سعد بن عبد الله معاً»، در کنار احمد، سعد بن عبد الله هم هست. پس بنابراین از این جهت ممکن است بگوییم اشکالی نیست، حالا این یک دقتی البته ببنید حرف من درست بود یا درست نبود. حالا این را بعداً دقت بفرمایید.

عن احمد بن محمد بن خالد» که احمد بن محمد بن خالد برقی است که من الثقات است، واضح است. «عن ابن ابی عثمان عن موسی بن بکر»، ابن ابی عثمان هیچ توثیقی در کتب رجال ندارد، و موسی بن بکر هم، ایشان هم همین‌طور، توثیقی در کتب رجال ندارد. بنابراین به خاطر عدم توثیق برای این دو تا، سند محل اشکال واقع می‌شود و این روایت هم در کافی نیست که مشمول آن مطلب بشود، در خصال صدوق هست. حتی در من لایحضر ایشان هم نیست که بگوییم ابتدا گفته فلان، اگرچه آن هم محل اشکال است، ولی در کتاب خصال است.

برای تخلّص از این اشکال هم می‌توانیم بگوییم که این ابن ابی عثمان به سند صحیح علی ما قیل صفوان بن یحیی در کتاب کافی جلد یک صفحه‌ی 277 حدیث 6، از ایشان نقل حدیث کرده، پس ثابت است که صفوان بن یحیی از ایشان نقل حدیث کرده و صفوان بن یحیی هم جزو آن ثلاثه‌ای است که شیخ شهادت داده که لایروون و لایرسلون الا عن ثقة،

بنابراین از این راه می‌توانیم بگوییم که ابن ابی عثمان ثقه هست.

آن موسی بن بکر هم جناب موسی بن بکر هم هر سه تای این ثلاثه؛ هم بزنطی، هم صفوان بن یحیی و هم ابن ابی عمیر. ابن ابی عمیر و صفوان و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، این سه تا هر سه یه سند تمام از ایشان نقل حدیث کردند. پس بنابراین سه نفر از کسانی که شیخ شهادت داده لایروون و لایرسلون الا عن ثقه، از ایشان نقل حدیث کردند. بنابراین کسانی که این مبنا را می‌پذیرند پس وثاقت موسی بن بکر هم ثابت می‌شود.

و اما روایت اخیر که روایت هشام بن حکم بود عن موسی بن جعفر آن هم اشکالش این است که سند بین صاحب تحف العقول و هشام بن حکم کسیت؟ پس ارسال دارد و ما چون آن افراد را نمی‌شناسیم که چه کسانی بودند که این خبر را با واسطه، یعنی واسطه‌ی بین صاحب تحف العقول و هشام بن حکم چه کسی هست، نمی‌دانیم. این‌جا البته وقت نشد من صبح حالا بروم به خود تحف العقول نگاه کنم، آن‌چه که حاجی نوری نقل کرده این‌جور نقل کرده: «حسن بن علی بن شعبه عن هشام بن الحکم»، این ارسال دارد و آن راهی که می‌گفتیم ارسال جزمی اشکال ندارد با این عبارت نمی‌توانیم تطبیق کنیم، باید به خود کتاب برویم مراجعه کنیم ببینیم نقل چه‌جوری است، اگر آن‌جا این‌جوری باشد که «روا هشام بن الحکم» یا «قال هشام بن الحکم» از راه این که این خبر محتمل الحس و الحدس باشد، می‌شود این سند را اصلاح کرد اما این‌جوری که الان حاجی نوری نقل کرده نه، از این راه ما نمی‌توانیم اصلاح سند بکنیم. بنابراین حالا اگر آن روایت اول که در کافی هست قبول کردیم روایت دوم هم به این شکل گفتیم این می‌تواند مقید باشد اگرچه برای ما نقل تحف این‌جا مهم است چون می‌گفت عاقل لبیب این کار را نمی‌کند و در تقریب استدلال ما روی این مطلب ترکیز داشتیم که این روایت دلالت می‌کند به این که عاقل لبیب این کار را نمی‌کند یعنی این خلاف عقل است مصلحت ندارد درایت اقتضای این را نمی‌کند، پس شارع نمی‌تواند در جایی که اثر ندارد بیاید بفرماید، چون این با عقل لبیب نمی‌سازد این مهم است که ما سند روایت تحف را بتوانیم ..

س: ...

ج: نه آن عنوان باب است.

س: ...

ج: اگر «رُوِی» فقط باشد بله اشکال است، می‌گوید روایت شده است.

س: ...

ج: بله، آن خوب هست. این اولاً، و ثانیاً یک راه دیگری هم در کتاب تحف می‌گفتیم که در مقدمه‌ی کتاب تحف ایشان می‌فرماید که من سندها را حذف کردم برای خاطر این که اختصار را، و الا این روایات من سماع و قرائت دارم و این‌ها را ثقات نقل کردند و لذا است که بعضی به مقدمه‌ی تحف العقول استناد می‌کنند برای این که ایشان می‌خواهد توثیق کند تمام رواتی که در این سندها واقع شده‌اند منتها یک بحث اصولی در این‌جا هست که اگر کسی نام نمی‌برد ولی می‌گوید ثقه نقل کرده، می‌گوید حدّثنی ثقةٌ، نام نمی‌برد اگر نام ببرد و بگوید ثقةٌ خوب است اما اگر نام نبرد گفت ثقة برای من نقل کرده این کفایت می‌کند یا کفایت نمی‌کند این محل کلام است و متأسفانه در اصول متأخرین

این‌ها بحث نشده ولی در معالم، در فصول، در قوانین این‌ها بحث شده که اگر گفت ثقةٌ کفایت می‌کند یا کفایت نمی‌کند؟ آن‌جا دو قول هست، اگر کسی بپذیرد که گفت ثقةٌ کفایت می‌کند آن وقت آن‌جا می‌شود گفت که حرّانی که صاحب تحف العقول است فرموده که این‌ها ثقات هستند ولو نام ایشان را نبرده است.

پس بنابراین این اشکال که گفته می‌شود این راه تمام نیست یعنی این گفته بشود این راه تمام نیست چون راوایات طایفه‌ی ثانیه همه ضعیف السند هستند از این ما می‌توانیم جواب بدهیم به آن بیانی که گفته شد و اما آیا از نظر دلالت می‌توانیم جواب بدهیم؟ یا نه؟ انشاالله برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.